

# تحلیل «معرفت نفس» در آیه ۱۰۵ سوره مائده از دیدگاه علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی

مصطفی عزیزی علویجه<sup>۱</sup>

## چکیده

مرحوم علامه طباطبایی<sup>رحمته</sup> در ذیل آیه ۱۰۵ سوره مبارکه مائده، بحث مستوفایی درباره معرفت حضور نفی مطرح می‌کند. استاد جوادی آملی نیز به مناسبت آیه کریمه «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم» بحث معرفت شهودی نفس را به تفصیل مورد تحلیل قرار می‌دهد. در رهیافتی تطبیقی برای نویسنده آشکار شد که دیدگاه استاد جوادی آملی در عین اشتراک و شباهت با دیدگاه علامه طباطبایی<sup>رحمته</sup>، دارای ویژگی‌ها و امتیازات خاصی است که جزء نوآوری‌های ایشان به‌شمار می‌آید. این امتیازات و ابداعات عبارت‌اند از:

۱. تفکیک میان راه «معرفت نفس» از راه «معرفت الله بالله»، درحالی‌که علامه طباطبایی<sup>رحمته</sup> این دو راه را یکی می‌دانند.
۲. تفکیک میان «صراط بالقوه» و «صراط بالفعل» در باب معرفت نفس.
۳. تطبیق و اجرایی کردن ارکان شش‌گانه «حرکت» در سیر جوهری و ذاتی نفس به سوی خودآگاهی.
۴. تبیین اتحاد سالک و مسلک در معرفت نفس و تحلیل آن در قالب اتحاد بایع و مبیع، ثمن و مثن، کاتب و مکتوب و کتاب.
۵. بهره‌برداری از روایات معصومان<sup>علیهم‌السلام</sup> در جهت ارائه راهکارهای سلوکی برای رهروان طریق معرفت نفس.

در پژوهش حاضر با رویکرد تحلیلی - تطبیقی نخست دیدگاه علامه طباطبایی<sup>رحمته</sup> درباره معرفت شهودی نفس کاویده می‌شود، سپس امتیازات و نوآوری‌های استاد جوادی آملی در این باره مورد بازپژوهی قرار خواهد گرفت.

**واژگان کلیدی:** معرفت نفس، معرفت الله، شهود، جهان‌بینی و حیانی، سلوک انفسی، علامه طباطبایی، آیت الله جوادی آملی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۱ تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۱/۱۵

۱. دانشیار گروه فلسفه اسلامی، مجتمع آموزش عالی حکمت و مطالعات ادیان، جامعه المصطفی العالمیه<sup>رحمته</sup>، قم، ایران (azizialavi1356@gmail.com).



## مقدمه

موضوع معرفت نفس از دیرباز در کانون اهتمام ویژه اندیشمندان و اهل معرفت قرار داشته است. اهمیت و ضرورت معرفت نفس از آنجا روشن می‌گردد که از رهگذر آن می‌توان به معرفت شهودی پروردگار دست یافت و فقر وجودی خویش را به او آشکارا دید. همچنین معرفت نفس بهترین راه و روش برای اصلاح و تزکیه نفس به‌شمار می‌آید و زمینه سعادت ابدی انسان را فراهم می‌آورد.

علامه طباطبایی<sup>۱</sup> مبحث معرفت شهودی نفس را در دو سطح عرفانی و قرآنی مورد بررسی ژرف قرار داده است. ایشان در کتاب وزین رسالة الولاية، لایه عرفانی معرفت نفس را تحلیل می‌کند و در ذیل آیه کریمه ۱۰۵ سوره مبارکه مائده، لایه قرآنی آن را بررسی می‌نماید. علامه جوادی آملی نیز این بحث را در دو ساحت عرفانی و قرآنی مورد واکاوی و بازپژوهی قرار داده است. ایشان در دو اثر گران سنگ *تحریر رسالة الولاية* و *تفسیر تسنیم*، به پیروی از استاد خویش همین بحث را دنبال کرده است.

آنچه ذهن نویسنده را پس از پژوهش در آثار علامه طباطبایی<sup>۱</sup> و آیت‌الله جوادی آملی به خود جلب کرده است، جنبه‌ها و آفاق جدید و نویی از مبحث معرفت نفس بوده که به‌وسیله استاد جوادی آملی گشوده شده است. پرسش اصلی این پژوهش عبارت است از: ویژگی‌ها و جنبه‌های نوآوری حضرت استاد جوادی آملی در باب معرفت نفس چیست و وجوه تمایز آن از دیدگاه علامه طباطبایی<sup>۱</sup> چه می‌باشد؟

بی‌شک دیدگاه استاد جوادی درباره معرفت شهودی، وام‌دار از استاد خویش و تکمیل آن است، ولی ایشان در پرتو سرمایه حکمی و عرفانی و قرآنی خویش توانسته است از ابعاد و زوایای جدیدی از این بحث پرده بردارد. تحقیق پیش رو در پرتو روش تحلیلی - تطبیقی، دیدگاه این دو علامه روزگار حاضر را مورد بازپژوهی و تطبیق قرار داده است. در گام نخست، دیدگاه علامه طباطبایی<sup>۱</sup> به‌عنوان متن و محور اصلی بحث و

سپس نوآوری‌ها و بارش فکری استاد جوادی آملی به‌عنوان تکمیل و ارتقای بحث تبیین خواهد شد.

### ۱. دیدگاه قرآنی علامه طباطبایی \* درباره معرفت نفس

مرحوم علامه طباطبایی \* در ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده، دیدگاه عرفانی خویش درباره «معرفت نفس» را تکمیل می‌کند. خداوند در آیه مذکور می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». علامه در پرتو آیه شریفه به تبیین معرفت نفس می‌پردازد. دیدگاه ایشان در ضمن مقدماتی ذکر می‌شود:

۱. «هدایت» و «ضلالت» به مدلول التزامی، دلالت بر چهار عنصر دارد: «راه و طریق»، «هدف و غایت آن راه»، «راهرو و سالک» و «پیمودن آن طریق»: به بیان دیگر هدایت و ضلالت در جایی معنا دارد که رهروی، راه و طریقی را به‌سوی مقصدی می‌پیماید؛ گاهی از مسیر و جاده خارج و از آن منحرف می‌شود. در این صورت می‌گویند او از مسیر و هدف خود گمراه شده است. گاهی به پیمودن راه اصلی پای‌بند است و از آن منحرف نمی‌شود و لحظه به لحظه به هدف خویش نزدیک می‌شود. در این حالت گفته می‌شود او هدایت یافته است و به غایت و مقصد خویش نزدیک می‌شود؛ بنابراین آیه شریفه برای همه انسان‌ها راه و طریقی را ترسیم می‌کند که این راه به مقصد و غایتی منتهی می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۶۴/ کاشانی، ۱۴۱۷، صص ۱۷۶ و ۳۱۵).

۲. غایت و نهایت این طریق و مسیر، همان خداوند متعال است. همه به‌سوی خداوند که غایت هستی است، در حرکت و تکاپو هستند؛ چنان‌که آیه مورد بحث می‌فرماید: «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا» (مائده: ۱۰۵) یا در جای دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶).



ثواب و پاداشی که انسان به دنبال اوست، فقط نزد خداوند است؛ پس غایت همه موجودات به‌ویژه انسان در مسیر حیات خویش فقط خداوند متعال است.

۳. پرسش مهم درباره طریق و راهی است که انسان را به این غایت عظیم یعنی پروردگار می‌رساند. از آنجا که خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد ملازم و مراقب نفس خویش باشید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» (مائده: ۱۰۵) دانسته می‌شود که منظور از «راه و طریقی» که به پیمودن آن امر شده، همان «نفس» انسان است؛ بنابراین راه هدایت که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند، همان «نفس» آدمی است: «فنفس المؤمن هو طریقه الّذی یسلک به إلی ربّه و هو طریق هداة و هو المتهی به إلی سعاده» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۶۴).

براین اساس دانسته می‌شود که سالک و رهپوی این طریق نیز همان «نفس» انسان است. در واقع «وحدت سالک و مسلک و مسلوکُ إلیه» در اینجا معنا می‌یابد؛ از این رو اهل معرفت گفته‌اند آنکه خود را زرع و زارع و مزرعه خویش نداند، از سعادت جاودانی بماند (حسن‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۵)؛ زیرا انسان در بستر نفس خویش در حرکت است و به غایت خود که پروردگار است، خواهد رسید.

در جای خود ثابت شده است که غایت هر چیزی جدا از آن نیست، بلکه غایت هر چیزی، مرتبه کمال و بلوغ آن می‌باشد؛ بنابراین انسان در طریق نفس خویش حرکت می‌کند تا به غایت و کمال خود که حق تعالی است، دست یابد؛ به بیان دیگر «سالک و مسلک و مسلوکُ إلیه» وحدت عینی و تغایر اعتباری دارند.

گفتنی است اگر طریق هدایت همان نفس آدمی و غایت آن خداوند متعال است؛ پس نباید از یاد خداوند غافل شد؛ زیرا فراموشی و غفلت از «غایت»، به فراموشی «طریق» می‌انجامد؛ از این رو هرکس غایت خود یعنی پروردگار را فراموش کند، راه و طریق را که «نفس» خویش است، فراموش می‌کند و هرکس طریق و راه را از یاد برد، از راه منحرف



می‌شود و به ضلالت و هلاکت می‌افتد؛ پس «خدا فراموشی» به «خود فراموشی» منجر می‌شود و «یاد خداوند» سبب «التفات و توجه به نفس» خواهد شد و این مفاد آیه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر: ۱۹) است که عکس نقیض آن همان حدیث معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۲) می‌باشد.

۴. آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (مائده: ۱۰۵) در حقیقت بیانگر غرضی است که سایر آیات به‌طور اجمال آن را بیان کرده‌اند؛ از جمله آیه ۱۸ و ۱۹ سوره حشر که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر: ۱۸-۱۹).

در این آیات بیان شده است که «نفس» امروز و فردایی دارد و او در سیر حال و حرکت در مسافتی است که غایت آن خداوند متعال بوده که نزد او ثواب نیکو و بهشت برین است؛ بنابراین شایسته است «نفس» بر رفتار و کنش صالح مراقبت و مواظبت داشته باشد و بر ذکر و یاد پروردگارش مداومت کند؛ زیرا او غایت نفس است و فراموشی و غفلت از غایت، باعث فراموشی از طریق می‌شود؛ در نتیجه نمی‌تواند برای فردای خویش زاد و توشه‌ای بردارد. باتوجه به مطالب مذکور معنای حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» که فریقین از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند، روشن می‌شود. حدیث مذکور بدین معناست که هرکس خود را شناخت، هرآینه پیش از شناخت خود، خدای خویش را که غایت نفس است، می‌شناسد؛ به بیان دیگر چون نفس، خدای خود را می‌شناسد، خود را می‌تواند بشناسد؛ یعنی شناخت خداوند در مرتبه پیش از شناخت نفس محقق شده است.

۵. مرحوم علامه بر این نکته بسیار تأکید دارد که «انسان همواره در بستر و مسیر نفس خویش در حرکت است» یا «انسان از طور نفس خویش تعدی نمی‌کند». در توضیح این نکته کلیدی و مهم باید گفت:



اولاً، انسان در مسیر زندگی اش هیچ هدف و انگیزه‌ای جز تأمین منفعت و سعادت خویش ندارد؛ هرچند در ظاهر امر، سود و نفع برخی کارهای او به دیگران برگردد؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اسراء: ۷). البته این امر برگرفته از یک گرایش اصیل در سرشت انسان به نام «حب ذات» است.

ثانیاً، طریق انسانی به‌سوی خداوند همان نفس اوست؛ زیرا جز خود انسان چیز دیگری نیست که طریق انسان باشد. همین امر او دارای تطورات گوناگون و مراحل گوناگون است. ثالثاً، حرکت و فعالیت شایسته و ناشایست انسان در این خط سیر، ناشی از کنش‌های باطنی و اعمال قلبی اوست که همان باورها و اعتقادات او هستند؛ پس اگر همه تلاش انسان برای کسب سود و سعادت نفس خویش است و اگر همه تطورات و دگرگونی‌ها از آغاز آفرینش تا هنگامی که به جایگاه ابدی سفر می‌کند، در نفس روی می‌دهد و اگر تمامی رفتارهای انسان برگرفته از باورها و اعتقادات نفسانی و به کمک اعضا و جوارح است، پس «نفس» انسان تنها طریقی است که انسان همواره در بستر او سیر می‌کند و تنها راهی است که انسان را به‌سوی پروردگارش سوق می‌دهد.

۶. طریق «نفس» برای انسان یک راه اضطراری و گریزناپذیر است. به‌بیان دیگر طریق نفس مانند راه‌های دیگر اختیاری نیست و برای این راه، جایگزین و مانندی وجود ندارد تا بتوان یکی از آن دو را انتخاب کرد، بلکه این طریق همان‌گونه که از آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶) استفاده می‌شود، طریقی اضطراری است و چاره‌ای جز پیمودن آن نیست؛ از این‌رو مؤمن و کافر، آگاه و غافل، همه و همه در پیمودن آن یکسان‌اند.

در اینجا این پرسش مهم مطرح می‌شود که اگر پیمودن طریق نفس، امری اضطراری و اجتناب‌ناپذیر است، چرا خداوند مردم را به پیمودن و التزام بدان ترغیب می‌کند؟ در پاسخ باید گفت حقایق تکوینی، ثابت و تغییرناپذیرند و علم و جهل افراد به آنها در بودن و

نبودن‌شان دخالت و تأثیری ندارد. اینکه انسان از حرکت در مسیر نفس خویش آگاه باشد یا آگاه نباشد، لطمه‌ای به این امر تکوینی که در بستر نفس خود در حرکت است، نمی‌زند. ازسوی دیگر آیه شریفه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ» (مائده: ۱۰۵) نیز درصدد تشویق مردم به پیمودن راه نفس نیست؛ زیرا امر قهری و تکوینی نیاز به ترغیب ندارد، بلکه آیه شریفه درصدد هوشیارکردن و غفلت‌زدایی از غافلان به این سیر اضطراری است. مرحوم علامه در توصیف کسانی که به این حقیقت یعنی سیر انسان در مسیر نفس خود توجه و تنبه دارند، می‌فرماید:

متذکر به این حقیقت هرگاه متوجه می‌شود که نسبت به خدای خویش در چه جایگاهی قرار دارد و نسبت او با سایر اجزای عالم چه نسبتی است، نفس خود را می‌یابد که بریده و گسسته از غیرخداست و حال اینکه غافل از حقیقت مذکور چنین درکی ندارد. حتی همین انسان متذکر، پیش از این توجه، نفس خود را وابسته و پیوندخورده با عالم ماده می‌دید.

همچنین فرد آگاه به حقیقت مذکور، می‌یابد که در برابرش حجاب‌هایی است که کسی جز پروردگار به آنها دسترسی و احاطه ندارد و تنها پروردگار او بر زدودن آن حجاب‌ها تواناست. اینجاست که ادراک و شعور نفس تغییر یافته و نفس از موطن شرک به جایگاه عبودیت و مقام توحید مهاجرت می‌نماید و اگر عنایت الهی دستگیرش شود، شرک و اعتقاد به موهومات و دوری از خدا و تکبر شیطانی و استغناى پوشالی را یکی پس از دیگری به توحید و درک حقایق و نزدیکی به خدا و تواضع رحمانی و فقر عبودی تبدیل می‌نماید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۶۶-۱۶۷).

براین اساس «انقطاع از غیرخدا»، «آگاهی به حجاب‌های نفس»، «دستیابی به مقام توحید و عبودیت» و «درک درست و واقع‌بینانه از حقایق» ازجمله دستاوردها و پیامدهای



توجه به سیر انسان در مسیر نفس خویش است.

۷. مطرح شد که اصلاح رفتار و عملکرد، معلول توجه و التفات انسان به این حقیقت است که او در مسیر و بستر خویش در حال سیر و تکاپو می‌باشد. اکنون پرسش مهم درباره میزان تأثیرگذاری رفتار و عملکرد انسان بر نیک‌بختی و سعادت نفس است.

مرحوم علامه در پاسخ به این پرسش بر این باور است که بر اساس آیات سوره شمس که می‌فرماید: «و نَفْسٍ و ما سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۱-۶)، خداوند متعال «سعادت و شقاوت» و «رستگاری و زیان» انسان را بر اوصاف و اخلاق نفسانی او استوار کرده است. اخلاق و اوصاف نفسانی بر رفتار و عملکرد انسان مبتنی است که به «صالح و ناصالح» و «فجور و تقوا» تقسیم می‌شود؛ بنابراین رفتار و کنش انسان ملکه‌ساز و خُلق‌ساز برای نفس بوده و اخلاق و اوصاف نفسانی، تعیین‌کننده رستگاری او در آخرت و جهان جاوید است؛ از این رو آیات مذکور، نفس ساخته‌شده بر اساس عدل و نظم را در آغاز یک مسیر تکاملی قرار می‌دهد و رستگاری یا محرومیت را غایت و منتهای آن معرفی می‌کند. سپس این دو غایت رستگاری و محرومیت را بر تزکیه یا آلوده‌کردن نفس که مرحله اخلاق است، استوار می‌کند و در نهایت فضیلت و رذیلت اخلاقی را بر «تقوا» و «فجور» که همان رفتار و اعمال صالح و ناصالح است، مبتنی می‌کند؛ بنابراین آیات مذکور از قلمرو و گستره نفس تجاوز نمی‌کند؛ بدین معنا که نفس همان مخلوقی است که بر اساس اعتدال ساخته شده و «فجور و تقوا»، «تزکیه و تدسیه» و «رستگاری و محرومیت» همگی به او نسبت داده شده است؛ پس همه رویدادها فقط در قلمرو نفس واقع می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۶۵-۱۶۶).

مرحوم علامه بر این نکته تأکید می‌کند که همه کارهای نفس در حیطة خودش انجام می‌گیرد و نفس هیچ برون‌رفتی از ذات خود ندارد؛ به بیان دیگر نفس جز سیر قهری و اضطرابی در بستر خویش، کار دیگری ندارد. انسان به‌جز پروردگارش که به ظاهر و باطن او

احاطه دارد، از هرچیزی که گمان می‌کند با آن درآمیخته و پیوند خورده، گسسته و منقطع است؛ براین اساس انسان مشاهده می‌کند و درمی‌یابد که نفسش در ظاهر با مردم است، ولی درواقع همراه با پروردگار خویش در خلوت است. اینجاست که از هرچیزی روی‌گردان و بریده شده، به‌سوی خدای خود متوجه می‌شود و همه‌چیز را از یاد می‌برد و فقط به یاد خدای خود است. در این حالت چیزی میان او و پروردگارش حجاب و پرده نمی‌شود. این همان حق معرفتی است که برای او میسر و ممکن دانسته شده و سزاوار است آن را «خدا را به خداشناختن» نام نهاد (همان، ص ۱۷۱).

علامه بر این نکته تأکید دارد که سالک در آغاز سلوک، نفس خویش را مرتبط و وابسته به بسیاری از امور مادی می‌بیند. درواقع نفس به غیر حقیقت خویش توجه و التفات دارد. انسان در آغاز سیر باطنی، نفس خویش را در پیوند و ارتباط با بدن، ثروت، فرزند، خانواده و امور اعتباری همچون شهرت و جایگاه اجتماعی می‌بیند و علت آن نیز غفلت نفس از حقیقت خود و توجه بیش از حد به این امور مادی است، ولی در اثنای سلوک به‌تدریج توجه نفس از این امور کاسته می‌شود و به‌سوی پروردگار خویش که محیط به باطن و اسرار انسان است، رو می‌کند تا اینکه به مقام «انقطاع» و گسستن از غیر حق دست یابد. در این حالت انسان همه امور خارج از نفس حتی بدن را جدا و بیگانه از حقیقت خویش می‌یابد.

مهم‌ترین دستاورد و رهاورد «انقطاع از غیر خداوند»، از میان رفتن حجاب‌های میان عبد و پروردگار و شهود بدون واسطه کمال مطلق است:

إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا اشْتَغَلَ بِآيَةِ نَفْسِهِ وَ خَالَ بِهَا عَنْ غَيْرِهَا، انْقَطَعَ  
إِلَى رَبِّهِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ عَقِبَ ذَلِكَ مَعْرِفَةَ رَبِّهِ؛ مَعْرِفَةَ بِلَا تَوْسِيطِ  
وَسَطٍ وَ عِلْمًا بِلَا تَسْبِيبِ سَبَبٍ، إِذِ الْإِنْقِطَاعِ يَرْفَعُ كُلَّ حِجَابٍ  
مَضْرُوبٍ وَ عِنْدَ ذَلِكَ يَذْهَبُ الْإِنْسَانُ بِمُشَاهَدَةِ سَاحَةِ الْعِظَمَةِ  
وَ الْكِبْرِيَاءِ عَنْ نَفْسِهِ وَ أُخْرَى بِمِثْلِ الْمَعْرِفَةِ، أَنْ تَسْمَى مَعْرِفَةَ اللَّهِ  
بِاللَّهِ (همان، ص ۱۷۳).

در این هنگام برای نفس آشکار می‌شود که عین فقر و نیاز به پروردگار و مملوک اوست و هیچ‌گونه ملکیت مستقلی از خود ندارد. درواقع نفس فقر و ربط خویش به خداوند را بالكشف والعیان شهود می‌کند.

۸. نکته مهم اینکه علامه در تفسیر این روایت شریف که حضرت علی علیه السلام فرمود: «المعرفة بالنفس أنفع المعرفتين» (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۲)، معتقد است: منظور از «معرفتين»، معرفت به آیات انفسی و آفاقی است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «سُرُّهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت: ۵۳) و «وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلَا تُبْصِرُونَ» (ذاریات: ۲۱).

«معرفت انفسی» به چند دلیل از «معرفت آفاقی» سودمندتر است:

۱. معرفت نفسانی معمولاً گسسته از اصلاح اوصاف، اخلاق و عملکرد نفس نیست. معرفت نفسانی همراه با تزکیه و تهذیب نفس و مراقبت از ورودی‌ها و خروجی‌های اوست و این امر برای سعادت انسان بسیار سودمند می‌باشد؛ به‌بیان‌دیگر در سیر انفسی، انسان بر ذات نفس و قوا و ادوات روحی و جسمی آن آگاهی و اشراف دارد. همچنین انسان از رهگذر سیر انفسی به اعتدال، افراط و تفریط کارکرد قوا و ملکات و صفات پسندیده و ناپسند خویش واقف می‌شود و روشن است که پرداختن آدمی به معرفت این‌گونه امور و باور به لوازم و پیامدهای آن یعنی «سعادت و شقاوت» و «امنیت و خطر» اخروی، درد و درمان آدمی را از یک جایگاه نزدیک، به گوش دل او می‌رساند.

سیر آفاقی نیز انسان را به اصلاح نفس و تهذیب آن از اخلاق نکوهیده و آراستن به فضایل معنوی و مکارم اخلاق فرامی‌خواند، ولی این معانی را از راهی دور به گوش دل می‌رساند.

۲. اندیشه و درنگ در آیات آفاقی و شناخت از آن، معرفتی فکری و شناختی حصولی است، اما معرفت نفس و شناخت قوا و اطوار وجودی آن، شناختی حضوری و شهودی است. شناخت حصولی و فکری در گرو چپش مقدمات و قیاس‌ها و به‌کارگیری براهین می‌باشد و

تا زمانی در ذهن پایدار است که نفس از آنها غفلت نکند، ولی به محض اینکه نفس توجه خود را از آنها برمی‌دارد یا شبهه‌ای در آن رخنه می‌کند، تار و پود آن معرفت متلاشی می‌شود، ولی در علم حضوری نفس به خود این‌گونه نیست؛ خودآگاهی نفس عین و ذاتی نفس است: «ذاتی الشئی لا یختلف و لا یتخلف».

۳. در معرفت نفسانی، انسان، فقر وجودی خویش به پروردگار و نیاز ذاتی خود به خداوند را در همه اطوار و مراحل وجودی‌اش شهود می‌کند. آنگاه به این حقیقت شگرف برمی‌خورد که می‌بیند نفسش وابسته و عین‌الربط به عظمت و کبریای الهی است. همچنین نفس می‌یابد که در وجود، حیات، علم، قدرت، شنوایی، بینایی، اراده، محبت و دیگر صفاتش، عین وابستگی، فقر و تعلق به موجود نامتناهی است که در جمال، جلال، کمال، حیات، قدرت و علم، حد و مرزی ندارد.

در جای خود به اثبات رسید که معرفت به حقیقتی که عین فقر و وابستگی به غیر است و هیچ جهت استقلال و بی‌نیازی در او یافت نمی‌شود، فقط در پرتو شناخت مقوم و قیوم او میسر و ممکن است.

#### ۱-۱. جمع‌بندی دیدگاه علامه

انسان در همه مراحل زندگی - در دنیا، برزخ و آخرت - در بستر و طریق «نفس» خود حرکت می‌کند و غایت و مقصد این طریق، خداوند متعال است. ازسوی دیگر سیر و حرکت انسان در نفس خویش، یک امر قهری و اضطراری است و همه انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر در آن مشترک‌اند.

توجه و التفات انسان به اینکه در مسیر نفس خویش در حرکت است، تأثیر و نقش بسزایی در اصلاح اخلاق و رفتار او دارد. اگر انسان به حقیقت خود توجه کند و دریابد که رفتار و اندیشه او برگرفته از نفس او و همه اعمال وی مؤثر در نفس اوست، در زندگی همواره کشیک نفس را می‌کشد و «من» خود را با «تن» خود اشتباه نمی‌گیرد.



انسان بر اثر مراقبت از «گوهر نفس» به مرتبه‌ای می‌رسد که بدن و همه آنچه مربوط به جسم خاکی است، بیرون از حقیقت خویش می‌یابد و به تدریج به مرحله «انقطاع» و گسستن از غیرخدا نزدیک می‌شود. اگر انسان مراقبت از خود و تغذیه مناسب روحی را ادامه دهد، به مرحله‌ای می‌رسد که فقر و ربط وجودی خود به خداوند را بالعیان شهود می‌کند و در پرتو شهود فقر و وابستگی ذاتی خود، مقوم و قیوم خویش را مشاهده می‌کند:

أما طريق معرفة النفس هو أن يوجّه الإنسان وجهه للحق سبحانه  
و ينقطع عن كلّ صارفٍ شاغلٍ عن نفسه إلى نفسه حتى يشاهد  
نفسه كما هي و هي محتاجةٌ لذاتها إلى الحق سبحانه و ما هذا  
شأنه لا ينفك مشاهدته عن مشاهدة مقومه. فأذا شاهد الحقّ  
سبحانه عرف معرفة ضرورية، ثم عرف نفسه به حقيقةً لكونها  
قائمة الذات به سبحانه، ثم يعرف كلّ شيءٍ به تعالى (طباطبایی،  
۱۳۸۱، ص ۱۹۲).

دستیابی به معرفت شهودی نفس در گرو دو عامل است: ۱. عامل سلبی روی گردانی از غیرخداوند به ویژه لذت‌های بدنی و حیوانی است؛ ۲. عامل ایجابی نیز توجه تام به حضرت حق جل سبحانه است (همان، ص ۱۷۸).

## ۲. امتیازات دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی درباره معرفت نفس

پس از تبیین دیدگاه علامه طباطبایی<sup>۱</sup> درباره معرفت شهودی نفس، به وجوه امتیاز و جنبه‌های جدید دیدگاه حضرت استاد جوادی آملی در این باره می‌پردازیم. گفتنی است مقاله حاضر گنجایش پرداختن به نقاط اشتراک و وفاق میان دیدگاه این دو حکیم و مفسر متأله را ندارد؛ از این رو فقط جنبه‌های برجسته و ممتاز دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی تحلیل می‌گردد.



## ۲-۱. راه‌های سه‌گانه شناخت خداوند

استاد جوادی آملی بر این نکته تأکید دارد که انسان خلیفه خداست و صبغه خلافت الهی، همان واقعیت اوست و معرفت خلیفه از آن حیثیت که خلیفه است، به شناخت «مستخلف عنه» می‌انجامد و چنین ویژگی جز در انسان نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۶۳). ایشان بر این باور است که سه راه برای شناخت خداوند وجود دارد:

۱. در راه نخست، سالک و مسلک و مقصود از یکدیگر جدایند؛ مانند راه حکیم یا متکلم که از برهان امکان فقری، امکان ماهوی، حدوث، حرکت استفاده می‌کند. با این براهین، نفس در معارف ذهنی و حصولی سفر می‌کند تا خداوند را بشناسد. در این راه، سالک همان نفس است و مسلک، صغرا و کبرا و صورت‌های ذهنی‌اند و مقصود، خداست.

۲. راه دوم همان معرفت شهودی نفس است که معروف و مقصود از سالک و مسلک جداست؛ زیرا در معرفت شهودی نفس، رونده (سالک) عین راه (مسلک) است، در عین حال مقصود و هدف جدا از سالک و مسلک می‌باشد.

۳. در راه سوم، راه عین مقصود و هدف است؛ یعنی انسان در محبوب خود سفر می‌کند تا او را بشناسد؛ پس معنای این حدیث که می‌فرماید: «اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۸۵) آن است که تا انسان الوهیت را نشناسد، خدا را نمی‌شناسد و تا نبوت و رسالت را نشناسد، نبی و رسول را نخواهد شناخت. تا ولایت بر امر، عدل و احسان را نشناسد، ولی امر را نخواهد شناخت.

این تعابیر نشان می‌دهد راه سومی غیر از آن راه اول (معرفت آفاقی) و راه دوم (معرفت انفسی) برای معرفت هست که از آن به برهان صدیقین تعبیر می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۱۲۷).

گفتنی است استاد جوادی آملی این نکته را گوشزد می‌کند که معرفت حضوری نفس که سالک از رهگذر آن به شهود فقر ذاتی خود دست می‌یابد، مقدمه ورود به ساحت معرفت خدا



به خداست. ایشان در تفاوت میان معرفت نفس با معرفت الله بالله می‌فرماید:

تفاوت معرفت خدا به خدا و معرفت خدا به معرفت نفس، در این است که در معرفت خدا از راه معرفت نفس، نفس انسان به‌عنوان وجود رابط مفروض است و شهود وجود رابط نیازمند شهود موجود مستقل یعنی خداست، اما در معرفت خدا به خدا با مقدمه‌بودن معرفت نفس، نفس انسان آینه است و آینه واجد چیزی حتی عنوان وجود رابط نیست. تنها چیزی که در آینه مشهود است، صورت شاخص است، نه اینکه از راه چیزی به صورت شاخص پی برده شود (همان، ص ۱۲۷-۱۲۸).

این تفکیک میان «معرفت نفس» و «معرفت خدا به خدا» از جمله نوآوری‌ها و نقاط ظریف استاد جوادی است که وام‌گرفته از مبانی عرفان اسلامی و وحدت شخصی وجود و نظریه تجلی می‌باشد، درحالی‌که علامه طباطبایی<sup>۱</sup> دو راه بیشتر برای معرفت خداوند ذکر نمی‌کند: «معرفت آفاقی» و «معرفت انفسی».

معرفت آفاقی همان شناخت حصولی به خداوند و آگاهی به او از رهگذر مفاهیم ذهنی و براهین عقلی است، اما معرفت انفسی، شناخت حضوری و شهودی به خداوند است که از راه معرفت نفس صورت می‌پذیرد و همراه با اصلاح و تزکیه نفس می‌باشد. در معرفت شهودی نفس یا معرفت انفسی، سالک از همه‌چیز غیر حقیقت ذاتی خویش گسسته شده و به مرتبه‌ای از خودآگاهی حضوری می‌رسد که می‌تواند فقر وجودی خود به خداوند را شهود کند. گفتنی است علامه طباطبایی<sup>۱</sup> این معرفت نفس را همان معرفت الله بالله می‌نامد:

و عند ذلک تنصرف (النفس) عن کل شیء و تتوجه إلی ربها و تنسی کل شیء و تذکر ربها فلا یحجبها عنها حجاب و لا تستتر عنه بستر و هو حق المعرفة الذی قدر لإنسان.  
و هذه المعرفة الأخری بما أن تسمى بمعرفة الله بالله (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۱۷۲).

در وجه جمع میان دیدگاه علامه طباطبایی<sup>ع</sup> و شاگرد برجسته ایشان استاد جوادی آملی می‌توان گفت به‌طور کلی معرفت خداوند یا از طریق مفاهیم و علم حصولی است یا از راه علم حضوری و شناخت شهودی. حصر معرفت در حصولی و حضوری یک حصر عقلی است که لا ثالث لهما؛ از این‌رو معرفت خداوند در یک تقسیم کلی به معرفت آفاقی و انفسی تقسیم می‌گردد که سخن علامه طباطبایی نیز همین است.

اما نباید غفلت کرد که شناخت حضوری نفس و معرفت شهودی آن دارای مراتب و درجات شدید و ضعیف است. در یک مرتبه از معرفت شهودی نفس، سالک عین‌الربط‌بودن خود به خداوند و فقر ذاتی خویش به او را شهود می‌کند، ولی همین سالک در مرتبه قوی‌تر و کامل‌تری از معرفت نفس حتی به فقر ذاتی خویش نیز توجه نداشته و تنها جمال حضرت حق را به شهود می‌نشیند و این همان سخن حضرت استاد جوادی است که می‌فرماید:

نفس انسان آینه است و آینه واجد چیزی حتی عنوان وجود رابط نیست. تنها چیزی که در آینه مشهود است، صورت شاخص است، نه اینکه از راه چیزی به صورت شاخص پی برده شود (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۱۲۸).

## ۲-۲. دو گونه صراط بالقوه و بالفعل

نکته مهم دیگر آنکه هریک از استاد و شاگرد بر این مطلب تأکید دارند که در سیر معرفت نفس، سالک نیازمند راه و طریق است - بی‌شک - ولی استاد جوادی به نکته‌ای بدیع اشاره می‌کند و آن اینکه راه و صراط در معرفت شهودی نفس به دو دسته تقسیم می‌شود: «صراط بالقوه» و «صراط بالفعل».

منظور از راه و صراط بالقوه همان دین خدا یعنی قرآن و سنت است. تحقق عینی این معارف و احکام، در بیرون از جان انسان‌اند؛ هرچند معانی آن در کتاب‌ها مدوّن است. آنچه انبیا و اولیای الهی بیان کرده‌اند، معانی راه است، نه مصداق آن. راه بالقوه است، نه بالفعل.



وقتی انسان تحقیق را شروع کرد و سپس اعتقاد یافت و مؤمن و پس از آن متخلق شد و آنگاه اعمال صالح انجام داد، او را اهل سیروسلوک می‌خوانند و در این هنگام است که راه بالفعل می‌گردد؛ بنابراین فعلیت همه این امور در درون نفس پدیدار می‌شود؛ بر این مبنا سلوک هنگامی بالفعل می‌شود که سالک حرکت خویش را آغاز کند؛ چون سلوک، وصف سالک و سالک نیز نفس انسان است؛ پس وقتی سیر نفس آغاز شود، سلوک بالفعل می‌گردد و به دنبال آن، مسلک و طریق نیز بالفعل می‌شوند؛ در نتیجه سالک و مسلک در سیروسلوک یکی می‌گردند که همان نفس انسانی باشد (همان، ص ۸۰).

بنا بر این آموزه‌های کتاب و سنت در دو ساحت نظری و عملی پیش از آنکه در درون جان سالک محقق گردد، همان صراط بالقوه است و اگر سالک طریق معرفت نفس این آموزه‌های دینی را در نظر و عمل جامه عمل پوشاند و در نفس خود به آنها متصف گردد، اینجاست که صراط بالفعل شکل می‌گیرد و اتحاد سالک و مسلک و راه، معنا می‌یابد. این تفکیک میان صراط بالقوه و صراط بالفعل از نکات بدیعی است که استاد جوادی آملی بر آن تأکید می‌کند.

### ۳. تطبیق ارکان حرکت در سیر نفس

از دیگر جهات امتیاز دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی در باب معرفت نفس که آن را از دیدگاه علامه طباطبایی برجسته و متمایز می‌سازد، تحلیل حرکت و سلوک نفس بر پایه عناصر شش‌گانه حرکت در مباحث فلسفی است. فیلسوفان مسلمان برای حرکت، شش رکن بیان کرده‌اند: متحرک، مبدأ حرکت، منتها و غایت حرکت، مسافت، زمان، محرک (ابن‌سینا، ۱۳۶۴، ص ۱۰۵).

استاد جوادی آملی این ارکان شش‌گانه حرکت را بر معرفت شهودی نفس، تطبیق زیبایی می‌دهد و می‌فرماید:

۱. بی‌شک در ساحت معرفت حضوری نفس، سیرکننده و متحرک جوهر نفس انسان است که در مراتب مثالی، عقلی و فرا عقلی خویش سیر و حرکت می‌کند.
۲. مبدأ حرکت انسان همان استعداد و قابلیت است که در درون هر انسانی نهفته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استعداد و ظرفیت‌های گوناگون انسان را به معادن طلا و نقره تشبیه می‌فرماید: «الناس معادنٌ کمعادن الذهب والفضة» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۸۰). فلسفه آزمون‌های الهی برای خروج استعداد انسان‌ها از قوه به فعل است؛ چنان‌که خداوند در آیه ۲۹ سوره مبارکه فتح در تشبیهی زیبا این شکوفاشدن توانمندی‌ها و قابلیت‌های انسان از درونش را تبیین می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۷۶).
۳. دومین رکن حرکت، راه و مسافت و صراط است. اینکه خداوند به لوازم و آثار راه مانند سرعت و کندی، ضلالت و هدایت، عجله و تأنی و منتها و مقصد اشاره دارد، بهترین گواه برای وجود راه و صراط در باب معرفت نفس است. همان‌گونه که بیان شد، علامه جوادی صراط را به دو قسمت بالقوه و بالفعل تقسیم می‌کند. صراط بالفعل همان نفس انسان است که متصف به اعتقادات صحیح، اخلاق نیکو و رفتار صالح شده است (همان، ص ۸۰). سالک در مسیر و راه نفس خویش در حرکت است و این همان سرّ باطنی انسان به‌سوی مقصد و مقصود حقیقی خویش می‌باشد.
۴. هدف و مقصد در سیر نفسانی، همان لقاءالله است، نه خود ذات اقدس الهی که نیل به او ذاتاً محال می‌باشد، بلکه به کمالات آن کمال نامحدود نزدیک شدن است تا جایی که وجه او را با چشم جان ببیند. این هدف، بیرون از انسان سالک نیست؛ زیرا لقاء، وصفی از اوصاف شهودی انسان است؛ بنابراین خود نفس انسان در سیروسلوک، سالک و مسلک و هدف است (همان، ص ۸۳).
۵. زمان یا مقدار حرکت در سیر نفسانی نیز معنا دارد. زمان، مقدار حرکت سالک به‌سمت هدف است. هراندازه انسان اهل سیروسلوک باشد، همان اندازه زمان سیر او خواهد



بود. عمر انسان بر این اساس نیست که زمین به دور خورشید بچرخد؛ چون این وصف به حال متعلق موصوف بوده و عمر انسان به مقدار سیروسلوک اوست؛ یعنی هراندازه انسان به سمت کمال حرکت کند، همان مقدار عمر دارد؛ مثلاً وقتی در سیروسلوک پنجاه ساله می‌شود که پنجاه قدم علمی و عملی در آن راه برداشته باشد، وگرنه همان کودک روز تولد است که پیر شده است (همان، ص ۸۷).

۶. محرک در سیروسلوک نفسانی، ذات اقدس خداوند است. او دو نوع تحریک دارد: «تحریک عمومی که همه انسان‌ها را دعوت می‌کند» و «تحریک تکوینی که ویژه گروه خاصی است»؛ چنان‌که انسان متفکر را با تکلیف، تشویق و تهدیدهای تشریحی و با ترغیب به لقای حق و بهشت حرکت می‌دهد و با نهادینه‌شدن این انگیزه‌ها در انسان، او را در ادامه دادن راه و سرعت سیر کمک می‌کند (همان، ص ۸۸).

#### ۴. جلوه‌های گوناگون اتحاد نفس با خودش

یکی از نکات محوری در باب معرفت نفس «اتحاد سالک، مسلک و راه» می‌باشد. استناد جواد با بهره‌گیری از آیات قرآنی، جلوه‌هایی دیگر از این اتحاد و یگانگی نفس با خودش را تبیین می‌کند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

**الف) اتحاد «بایع و مبیع» و «ثمن و مثن»:** تعابیر دینی درباره انسان، گاهی با عناوین سیروسلوک، حرکت، سفر و مانند آن است و گاهی با عنوان‌های دادوستد، خریدوفروش و ثمن و مثن است که محور اصلی‌شان نفس انسانی است. قرآن کریم می‌فرماید: انسان نفس خویش را به خدا می‌فروشد. جان انسان ارزنده‌ترین مبیعی است که در بازار بیع و بیعت با خدا خریدار دارد: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ» (توبه: ۱۱۱). همان‌گونه که انسان خود سالک و مسلک و هدف بود، در اینجا نیز خود انسان بایع و مبیع، ثمن و مثن است؛ چون هسته مرکزی هویت او یعنی قلبش تصمیم می‌گیرد همه شئون را

دراختیار خدا بگذارد. آن فطرت بیدار قادرانه، قاهرانه و مالکانه همه شئون را می‌فروشد (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۹۸).

ب) اتحاد «کاتب و مکتوب» و «کتاب در نفس انسان»: در آموزه‌های قرآنی تصریح شده است که هیچ رفتار و کنشی از انسان فروگذار نمی‌شود و همه آن ثبت و ضبط می‌گردد. بی‌شک در نوشتن و ضبط اعمال، به کاتب و کتاب و مکتوبی نیازمندیم (همان، ص ۱۰۱). اعمالی که دیده، نوشته و حاضر می‌شوند، با نفس انسان ارتباط مستقیم دارند. عمل حقیقتی دارد که در صحیفه نفس محفوظ می‌ماند و در قیامت «نشر» و باز می‌شود: «وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» (اسراء: ۱۳).

ج) باختن خویش و زیان به خود: در قرآن کریم گاهی سخن از «خودفراموشی» و گاهی سخن از «خودباختن» است؛ «نسوا الله فأنسأهم أنفسهم» (حشر: ۱۹) و «قل إن الخاسرين الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ» (زمر: ۱۵).

معمولاً سود و زیان در امور مادی است که به انسان تعلق دارد؛ برای مثال گفته می‌شود انسان مالی را سود کرد یا مال و ثروتی را از دست داد یا اگر کسی یک چشم خویش را از دست بدهد، می‌گویند یک چشم زیان کرده است. حداکثر تعبیر «زیان کردن» درباره فقدان یک عضو از اعضای بدن انسان به کار می‌رود، ولی درباره باختن و ازدست‌دادن «خود»، معنا ندارد. «زیان کردن» بدین معناست که کسی چیزی دیگری را از دست بدهد؛ پس دو چیز باید باشد، اما ازدست‌دادن خود چه معنایی دارد؛ آیا چیزی بدون خودش می‌تواند باقی باشد؟

بنابراین معلوم می‌شود در انسان حالتی پدید می‌آید که خودش از خودش فاصله می‌گیرد؛ چگونه انسان از خود فاصله می‌گیرد؟ این بدان علت است که انسان دو «خود» می‌یابد؛ خود خیالی و خود واقعی؛ یعنی غیرخود را خود می‌پندارد که در این صورت خود واقعی خویش را با آن غیرخود اشتباه می‌گیرد و آنچه غیرخود است، «خود» می‌پندارد.

نکته مهم اینکه پایه اخلاق اسلامی بر اساس «بازیافتن خود واقعی» استوار است؛ یعنی



ضد اخلاق‌ها همیشه از «خود را گم کردن» و «خود را باختن» و «خود را فراموش کردن» سرچشمه می‌گیرند و آنچه تعالی و ارزش است، از یافتن خود و «معرفت نفس» پدید می‌آید (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۵، ص ۳۶۵).

گفتنی است بیان جلوه‌های گوناگون اتحاد نفس با خود، از جمله ابداعات و نوآوری‌های حضرت استاد جوادی درباره معرفت نفس است.

## ۵. توشه و زادراه از دیدگاه روایات

از دیگر امتیازات تفسیر تسنیم در باب معرفت شهودی نفس، بهره‌برداری از راهکارهای سلوکی و عملی است که در میراث روایی اهل بیت علیهم‌السلام سفارش شده است. هر سیر و سفری نیاز به زاد و توشه دارد. سیروسلوک نفسانی نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست. زادراه همان تقواست: «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره: ۱۹۷). در روایات معصومان علیهم‌السلام بسیاری از اوصاف نفسانی مانند عدل، قسط، حق، صبر، تقوا و شب‌زنده‌داری، به‌عنوان مرکب و زاد و ره‌توشه سلوک نفسانی معرفی شده است. از این روایات برمی‌آید که نوع فضایل انسانی، هم زادراه و هم مرکب‌اند. جمع میان این دو دسته روایات آن است که مراحل اولی تقوا، زادراه است و با تلاش فراوان انسان، مراحل قوی تقوا به‌صورت مرکب ظهور می‌یابد. تعدد آثار و برکت تقوا سبب اجتماع دو عنوان زاد و مرکب می‌شود. مهم آنکه همه اموری که مرکب و زاد نامیده شده‌اند، جزء شئون نفسانی و در درون انسان‌اند و مراتب دارند (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۸۶).

## نتیجه

هریک از دو حکیم و مفسر روزگار ما در ذیل آیه کریمه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» بحث مبسوطی درباره معرفت شهودی نفس دارند و ابعاد و زوایای گوناگون آن را



کاوبده‌اند. علامه طباطبایی<sup>۱</sup> بر این باور است که انسان در همه مراحل زندگی (دنیا، برزخ و آخرت) در بستر و طریق «نفس» خویش حرکت می‌کند و غایت و مقصد این طریق، خداوند متعال است.

این سیر و حرکت انسان در نفس خود، یک امر قهری و اضطراری است و همه انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر، در آن مشترک‌اند. توجه و التفات انسان به اینکه در مسیر نفس خود درحال حرکت است، تأثیر و نقش بسزایی در اصلاح اخلاق و رفتار او دارد. انسان در پرتو معرفت نفس فقر وجودی و عین‌الربط‌بودن خویش به خداوند را شهود می‌کند و به دنبال آن قوام‌بخش و پروردگار خود را با علم حضوری می‌یابد؛ این است معنای ملازمه در حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

علامه جوادی آملی با پذیرش شاکله کلی بحث معرفت نفس ازسوی علامه طباطبایی<sup>۲</sup> به پنج ساحت جدید از بحث پرداخته است: ۱. تبیینی نو از حدیث «اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة»؛ ۲. تقسیم صراط به صراط بالقوه یعنی تعالیم کتاب، سنت و صراط بالفعل به معنای پیاده‌سازی آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی و فقهی دین در صفحه نفس و آراسته‌شدن نفس به آنهاست؛ ۳. تطبیق ارکان حرکت در معرفت شهودی نفس که این ارکان عبارت‌اند از: متحرک (نفس انسان)، محرک (ذات اقدس خداوند)، مبدأ حرکت (استعداد و قابلیت نفس)، مقصد حرکت (لقاءالله) و مقدار حرکت (مقدار حرکت سالک به سمت هدف)؛ ۴. بیان گونه‌های اتحاد و یگانگی نفس با خودش؛ ۵. راهکارهای سلوکی معرفت نفس از سرچشمه تراث اهل بیت<sup>۳</sup>.

پیشنهاد می‌شود برای پژوهشگران حوزه معرفت نفس که میان دیدگاه عرفانی علامه طباطبایی<sup>۴</sup> که بیشتر در کتاب رساله‌الولاية مطرح شده است، با دیدگاه عرفانی آیت‌الله جوادی آملی که در کتاب تحریر رساله‌الولاية بیان شده است، مقایسه‌ای صورت گرفته و علاوه بر تقریر قرآنی معرفت نفس، تقریر عرفانی آن نیز کاوبده شود.

## منابع

۱. ابن سینا، حسین بن علی؛ النجاة؛ ج ۲، تهران: مرتضوی، ۱۳۶۴.
۲. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر انسان به انسان؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶.
۳. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۰.
۴. حسن زاده آملی، حسن؛ صد کلمه در معرفت نفس؛ قم: الف. لام. میم، ۱۳۸۶.
۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ من لایحضره الفقیه؛ تصحیح علی اکبر غفاری؛ ج ۳، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.
۷. طباطبایی، سید محمد حسین؛ رساله الولاية؛ به کوشش صادق حسن زاده؛ قم: بخشایش، ۱۳۸۱.
۸. کاشانی، فیض؛ أصول المعارف؛ تصحیح جلال الدین آشتیانی؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۰. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الأنوار؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۱. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۸، تهران: صدرا، ۱۳۷۷.